(نقدی بر مجموعه شعر «ترانه های سارا» در خلوتی شاعرانه، اما

آبادی، حبیب الله

شکارسری، حمید رضا

در خلوتی‏ شاعرانه، امّا...

به یاد می‏آوری:

"نه می‏خواند/پرنده/نه می‏بارد/ابر/روز است/بی‏آنکه آفتابی/شب است/بی‏آنکه‏ ماهتابی/نه می‏مانم/نه می‏روم/درختم/به رؤیای پرنده/پرنده‏ام/به رؤیای درخت/ ایستاده‏ام/با نیمه‏ای خاک و/نیمه‏ای دریا"

ایستگاه صبحدمان،صفحهء 60 و 61

هنور بعد سالها زمزمه می‏کنی:

"کوچه‏ها/دست هم را گرفته‏اند/خانه‏ها و/خیابانها نیز/تنها/میادانها دور از هم‏اند/و دور نرده‏هاشان/آسمان بی‏پرنده/چرخ/می‏خورد" یک تکه از آسمان،صفحهء 69 و 70

و ناگهان،حالا می‏خوانی:

"تو کیستی؟/نمی‏خواهم بدانم/نامت را نمی‏پرسم/راه خانه‏ات را پیدا نمی‏کنم/ ببی‏ادبی است/می‏ترسم تو هم/کسی باشی/مثل کسانی که می‏شناسم‏"

ترانه‏های سارا،صفحهء 43

و چیزی نمانده است اشکت درآید.در این شعر و تعدادی قابل توجه از اشعار "ترانه‏های سارا"(1)با نثری عریان و خام روبه‏رو می‏شوی.هر چه جست و جو می‏کنی، هیچ اتفاقی نمی‏یابی.نه در صورت و برونهء زبان که حاصلش جذابیت موسیقایی کار باشد و قاعده‏های زبان قاعده‏ای افزوده باشد.و نه در معنا و درونهء زبان که هنجارهای‏ هستی را بشکند و به هستی‏شناسی تازه‏ای در حیطهء تخیل دست یابد.

امّا بغضت را فرو می‏خوری و اشکت را ذخیره می‏کنی.مگر سهل‏انگاریها و لغزشهایی‏ از این دست در"ایستگاه صبحدمان(2)"،"شهر گردونه‏ها(4)"و"یک تکه از آسمان(4)"به‏ چشم نمی‏خورد؟چرا،آن قدرها هم کم نبود!

"غوغای بازار/خوابیده است/ساعتی است/که آخرین حجره‏های میدان نیز/بسته‏ می‏شوند/اما هنوز/زیر ماهتاب رنگمرده/دستفروشی/ایستاده است/تنها/مغموم/ دشت نکرده‏"

ایستگاه صبحدمان،صفحهء 49

"هم آبش دادم/هم نورش/هم سهم مهربانی‏ام/بیشتر/به او رسید/با این همه/

خدایا/چگونه بود/که بی‏هنگام/سوخت/شمعدانی سرخم‏"

شهر گردونه‏ها،صفحهء 39

"چه می‏دانم کجایم؟/نه در خیابان/نه در کوچه/نه در خانه/ گاهی در سایه/به شاخهء سبزی/چنان نگاه می‏کنم/که از صدای بمب‏ هم/بیدار نمی‏شوم/فکر می‏کنی چه‏ام شده،ها...؟/نه عاشقم/نه‏ درویش/فقط نمی‏دانم چرا/همیشه دنبال چیزی می‏گردم/که‏ نمی‏یابم‏"

یک تکه از آسمان،صفحهء 89 و 90

با شعرهای‏"رحمت حقی‏پور"،حداقل از سال 1367 به بعد،با انتشار مجموعه شعر"ایستگاه صبحدمان‏"آشنا هستی.شعرهایی که‏ با تأثیری آشکار از"احمد رضا احمدی‏"و"سلمان هراتی‏"شکل‏ گرفته بودند.اما بتدریج فردیت شاعرانهء"حقی‏پور"با مختصاتی چون‏ بیانی رمانتیک که گاه به سانتی مانتالیسمی سطحی پهلو می‏زد، تلفیقی دلنشین از تصاویر ذهنی و عینی،فقدان سفارشهای اجتماعی‏ -سیاسی و بالاخره بی‏توجهی به فرمهای متنوع شعری و بازی‏ها و شگردهای زبانی در مجموعه‏های‏"شهر گردونه‏ها"و یک تکه از آسمان‏"مجال بروز می‏یابد.

اما این فردیت شاعرانه از"شهر گردونه‏ها"به بعد،تا همین‏ "ترانه‏های سارا"هیچ تحول و تکاملی پیدا نکرده است.نه تنها در کیفیت هستی زبانی شعرها و در نتیجه پیدایش فرمها و ساختهای‏ تازه،بلکه حتی در آفرینش تصاویر و مضامین که به دلیل دایرهء بسیار محدود واژگان مورد استفادهء شاعر،به نوعی تکرار ملال‏آور برخورد می‏کنی که به شدت تو را پس می‏زند.آن قدر که فکر می‏کنی یا با شاعری تمام شده و پیر دل طرفی یا با آماتوری که باری به هر جهت، بی‏توجه به تغییر و تحولات،جریانها و امواج،تئوریها و نگرشهای‏ جدید شعر زمانه‏اش،حرکتی کند و محتاط و بی‏جنجال،اما نه لزوما همچون سلوکی شهودی در خلوت شاعرانه را ادامه می‏دهد.

"شماره‏ای که خانهء تو را/می‏گیرد/همیشه اشغال است./شبها و روزها/کنار تلفن نشسته‏ام/"گوشی‏"پر از صداهایی است/که‏ منزل تو را می‏خواهند/من سالیان سال/به این صدها گوش داده‏ام/ باید بگویم هنوز ناامید نیستم/که‏"گوشی‏"را می‏گذارم/فقط آنچه را که باید/به تو می‏گفتم/دیگر فراموش کرده‏ام‏"

ترانه‏های سارا،صفحهء 35 و 36

این شعر چقدر آشناست!قبلا آن را کجا خوانده بودی؟پای این‏ شعر،قدیمی‏ترین تاریخ سرایش گذاشته شده است.ناگهان به یاد می‏آوری."یک تکه از آسمان‏"را دوباره ورق می‏زنی.همین است. شعر"مکالمه‏"،صفحهء 91 و 92."حقی‏پور"چرا این شعر را،اما این‏ بار،بدون نام در"ترانه‏های سارا"تکرار می‏کند؟ابتدا حدس می‏زنی: خوب به خاطر"تلفن‏"و"گوشی‏"آن که در صفحات متعددی از این‏ مجموعه زنگ می‏زنند!بعد مجموعه را دوباره می‏خوانی و بین تمام‏ شعرها عنصر مشترکی می‏یابی:"انتظار تو ناشناس‏"

\*\*\*

هر متن مجموعه‏ای از دالهاست.برقراری ارتباط،فقط و فقط بین‏ دالهای هر متن در هنگام قرائت آن،تنها به آفرینش معنا می‏انجامد. حال آنکه دلالت معنایی که مشخصهء متون ادبی است حاصل برقراری‏ ارتباطهای بینا متنی است.این ارتباطها مبتنی هستند بر مناسبتهای‏ بین عناصر متون مجزا و مستقل.مناسبتهایی چون اشتراک،تشابه، هم معنایی و....پیداست که خواننده به عنوان گنجینهء متون‏ از پیش خوانده(که لزوما زودتر از متن پیشروی او نوشته نشده‏اند) نقشی اساسی،اصلی و بی‏جانشین در برقراری روابط بینامتنی بر عهده دارد.همان نقشی که‏"رولان بارت‏"در تبیین و تعیین جایگاه آن‏ آن قدر پیش رفت که به مرگ مؤلف رسید.به طور کلی نه تنها خوانش، بلکه قرائت آثار ادبی نیز بدون کنش بینامتنی بی‏نتیجه و نابسامان‏ خواهد بود.کنشی که تعلق متن به هر ژانر،گونهء کاربردی یا حتی‏ سبک ادبی را مشخص می‏کند و می‏تواند در تفسیر و نقد متن و تحلیل تاریخ ادبیات هم دخالت مستقیم داشته باشد.

"انتظار تو ناشناس‏"در مجموعه شعر"ترانه‏های سارا"عنصری‏ بینا متنی محسوب می‏شود.قرائت و خوانش آثار این مجموعه بدون‏ برقراری روابط بینا متنی با کمک عنصر فوق،را به همان بغضی‏ می‏رساند که ابتدا این نوشتار در گلو احساس می‏کردی!

"سارا/دستهای تو/شفای دنیا را/در مشت خود دارد/فقط یک‏ لحظه/نوری از نوازش/بتابان/تا همهء زردها/سبز/همهء سرخ‏ها/ آبی/همهء کمبودها/سپید گردد"

ترانه‏های سارا،صفحهء 9 و 10

"سارا/نه تو بیگانه‏ای/نه من/تنها/چیزی در شهر ما/گم شده‏ است/که هر کسی/او را/به نامی صدا می‏زند"

ترانه‏های سارا،صفحهء 32

"همسایه‏ها تا نیمه شب/آوازهای کوچه باغی‏ام را/می‏شنوند/ اما کسی/اعتراضی نمی‏کند/آنان هر کدام/در جوانی/یاد تو را/ استکانی زده‏اند"

ترانه‏های سارا،صفحهء 42

دروازهء آن باغ/که پشت سر ما قفل شد/دیگر تو را ندیدم/تنها شد/هزاران هزار سال/در کویر/در کوه/در صحرا...

ترانه‏های سارا،صفحهء 51 و 52

نمونه‏هایی چون سطرهای فوق به خصوص در آخرین شاهد، تو را یاد"ری‏را"ی‏"نیما"می‏اندازد،که نامی هست و تنها نام نیست. نامی هست و نامهایی بی‏شمار هم هست."سارا"دالی است با مدلولها و مصادیقی بی‏شمار،به شمار خوانشگران ترانه‏ها و نه به‏ شمار خوانندگان.مشکل‏"ترانه‏های سارا"(مشکل؟!)هم در همین جاست که گروهی ا مخاطبان آن،کم یا پرشمار،با غفلت از اقتدار روابط بینا متنی و اقتدار خوانشگر،نمی‏توانند خود را در موقعیت خوانش شعر قرار دهند.بدین ترتیب با تک اثرها روبه‏رو می‏گردند،نه با مجموعه آثار که توأمان به‏"ترانه‏های سارا"منجر میگردند.می‏توان چنین نتیجه گرفت که این مجموعه،شعر را به‏ ثابه یک فرایند معرفی می‏کند و نه یک محصول.فرآیندی که‏ حاصل فعل و انفعال،کنش و واکنش و بالاخره تعامل میان خواننده و متن است و جستجوی شریعت در تک تک متون به جایی نمی‏رسد. و اگر نه مگر می‏توانی شکی بکنی که سطرهای زیر بدون هر گونه‏ اتفاقی که در زبان بیفتد یا در زبان متجلی گردد،نمی‏تواند به عنوان‏ یک محصول مستقل،شریعت خود را به اثبات برساند؟.

"روزی تمام جیبهایم را/دفترچهء تلفنم را/زیر و رو کردم/امّا شمارهء تو/هیچ کجا نبود/سارا.../در شهر بی‏انتهای شماره‏گیر/که‏ مهتابی خانه‏های بسیار/در آن روشن است/چگونه زنگ تلفن را/ شبی در خانه‏ات/به صدا درآوردم؟خانهء تو در کجای شماره‏گیر/در کدام کوچه است؟/سارا.../سالهاست همهء خانه‏ها/صدای مرا/و در خلوتی‏ شاعرانه، امّا... @در این شعر و تعدادی‏ قابل توجه از اشعار "ترانه‏های سارا"با نثری عریان و خام‏ روبه‏رو می‏شوی.هر چه جست‏وجو می‏کنی، هیچ اتفاقی نمی‏یابی. نه در صورت و برونهء زبان که حاصلش‏ جذابیت موسیقایی کار باشد و بر قاعده‏های‏ زبان قاعده‏ای افزوده‏ باشد.و نه در معنا و درونهء زبان که‏ هنجارهای هستی را بکشند و به‏ هستی‏شناسی تازه‏ای‏ در حیطهء تخیل دست‏ یابد. @هر متن مجموعه‏ای‏ از دالهاست.برقراری‏ ارتباط،فقط و فقط بین‏ دالهای هر متن در هنگام‏ قرائت آن،تنها به‏ آفرینش معنا می‏انجامد.حال آنکه‏ دلالت معنایی که‏ مشخصهء متون ادبی‏ است حاصل برقراری‏ ارتباطهای بینا متنی‏ است.

نام تو را می‏شناسد/سالهاست/که یک مزاحمی هستم/و هر دهانی/ دشنامی/نثارم می‏کند"

ترانه‏های سارا،صفحهء 27 و 28

و این‏"دشنام‏"در تناقضی آشکار قرار می‏گیرد با سطرهایی که در شعر دیگری می‏خوانی؛

"همسایه‏ها/تا نیمه شب/آوازهای کوچه‏ باغی‏ام را/می‏شوند/اما کسی/اعتراضی‏ نمی‏کند/آنان هر کدام/در جوانی/یاد تو را/ استکانی زده‏اند"

و اگر نبود دینی که تشکل فرآیند شریعت این‏ مجموعه به گردن مناسبات بینا متنی دارد،هرگز این تناقضات را قابل ذکر نمی‏دانستی.تناقضاتی‏ که در هویت‏"تو"شعرها اختلال ایجاد می‏کنند. یا از شعری یاد نمی‏کردی که بر خلاف تمام دیگر شعرها سرمست از بوی وصال است و"تو"آن، "تو"مجموعه نیست:

"تمام شماره‏های جهان را/گرفتم/تا در شبی/در نیمه‏های عمر/که برف می‏بارید/ صدای سپید تو را شنیدم/پیش از آنکه/لب باز کنم/نامم را گفتی/نشانی خانه‏ام را دادی/من‏ گوشی در دستهایم/می‏لرزید/همه حرفهایم را ناگهان/سکوت/در چمدانی با خود/برده بود /اما تو همه چیز را می‏دانستی./سال‏ها دیگر/ به بازار/به اداره نرفتم/دیگر چیزی‏ نمی‏خواستم..."

ترانه‏های سارا،صفحهء 37 و 38

این شعر در مجموعه‏ای که پر است از خواستن و جست‏وجو،نیافتن و دوباره جست‏وجو،و مدیون است به نسبت متنها با یکدیگر،تنها می‏توانست‏ در انتهایی‏ترین صفحات جای بگیرد و بس.

\*\*\*

شعر همیشه،به یقین آشنایی‏زداست.این آشنایی‏زدایی حاصل‏ دیگرگونگی زبان شعر با زبان غیر شعری است.اما کدام دیگرگونگی باعث‏ می‏شود که شعر هستی یکه‏ای داشته باشد؟به عبارت دیگر کدام حادثه در زبان،به پیدایش جوهر شعری ختم می‏گردد؟

نظم و همنشینی کلمات که اساس آن موسیقی و اجهاست و به‏ برجسته‏سازی و هستی‏بخشی واژگان منجر می‏شود(اعم از وزن و قافیه و ردیف و هم آواییها و هم صداییها)،ایجاز و حذفها و سپیدنویسیها،کاربرد واژگان و ساختار نحوی آرکائیک،نوآوری در ایجاد کلمات مرکب تازه و...از پیشنهاداتی است که در حوزهء برونهء زبان مطرح می‏شود تا به آن حادثه و هستی‏ یکه ختم گردد.توصیه‏های عمده و اساسی فرمالیستها نیز در همین حیطه‏ قرار می‏گیرد.بدین ترتیب شعر همان توالی آهنگین واژه‏هاست که به هیچ‏ واقعیتی جز زبان ارجاع نمی‏دهد و تنها با حذف جنبهء معنایی سخن به وجود می‏آید."توماشفسکی‏"شعر را گفتاری می‏دانست که تنها بر بنیان‏ بافت آوایی‏اش شکل گرفته است.استاد"شفیعی کدکنی‏"در"موسیقی شعر" این گروه از تمهیدات را موجب رستاخیز موسیقایی زبان می‏داند.اما استاد "حق‏شاس‏"اصولا این شگردها را در جهت پیدایش نظم و نه شعر ارزیابی‏ نموده است.

گروه دیگری از پیشنهادها اما در حوزهء درونهء زبان طرح می‏گردند.این‏ شعر همیشه،به یقین آشنایی‏زداست. این آشنایی‏زدایی حاصل دیگرگونگی‏ زبان شعر با زبان غیر شعری است‏ @او در پی هیچ فرمی در شعر نیست و تنها در جست‏وجوی ذات شعر،به شعر منثور می‏رسد.نثری تا حد امکان عاری از جذابیتهای موسیقایی.

پیشنهادها به شرکت هنرمند در هنجارشکنیهای معنایی مربوط می‏شود. بدین ترتیب حادثه شعری نه در صورت زبان که در درونهء زبان قابل ردیابی‏ است.البته فرمالیستها هم از این تمهیدات چشم‏پوشی نکرده‏اند و حتی بر تشبیه و استعاره و نماد و اسطوره و حس‏آمیزی و مجاز و...به عنوان‏ شگردهای معنایی تکیه داشته‏اند،اما هستی شعر را بدون نما و رویهء غیر متعارف و ناآشنای زبانی قابل‏ تحقق ندانسته‏اند.حال آنکه استاد"حق‏شناس‏" صرفا این تمهیدات را شعر آفرین می‏داند.

زبان در"ترانه‏های سارا"برای ارتقاء به سطح‏ شعر،از پیشنهادهای مربوطبه حوزهء درونهء زبان‏ استقبال کرده است.هر چقدر که این مجموعه را ورق می‏زنی،کمتر به شگردهای موسیقایی‏ برمی‏خوری و تنها می‏توانی به بهره‏وری‏"حقی‏پور" از ایجاز و سپیدنویسی اشاره کنی که آن نیز به‏ موسیقی شگفت و بدیعی ختم نمی‏شود.در موارد نادری هم که‏"حقی‏پور"را در کار استفاده از چنین‏ شگردهایی می‏بینی،او را ناموفق و متصنع‏ می‏یابی.تصنع قوافی در این نمونه تکانت می‏دهد:

"تا روزگار من از یادهای تو/بی‏نصیب نیست/ هیچ کاری از من/عجیب نیست‏"

ترانه‏های سارا،صفحهء 21

اما انصافا رگه‏های وجدآور موسیقی ناشی از هم‏آوایی مصوتهای بلند،خصوصا مصوت بلند"آ" مجموعه آورده شده‏اند،می‏یابی.(اینکه چگونه این‏ قطعات با هم جمع شده‏اند و ساختار،کجای کار ایستاده است.مشخص‏ نیست)

پس‏"حقی‏پور"را به هیچ وجه فرمالیست نمی‏دانی.او در پی هیچ فرمی که‏ شعر نیست و تنها در جست‏وجوی ذات شعر،به شعر منثور می‏رسد.نثری تا حد امکان عاری از جذابیهای موسیقایی.اما این دلیل نمی‏شود که در ساخت‏ نثری لغزشهایی از این دست را بپذیری.

"سالهاست/که یک مزاحمی هستم/و هر دهانی/دشنامی/نثارم‏ می‏کند"

ترانه‏های سارا،صفحهء 28

البته تأثیر لهجهء گیلکی شاعر را در پیدایش ضعف در ساخت نثر و تعدّد ضمایر حشو نباید ندیده گرفت.

\*\*\*

و وقتی با سختی و مصیبت بسیار،یک بار دیگر خودت را راضی می‏کنی‏ که غزلهای انتهای کتاب‏"ترانه‏های سارا"را بخوانی،فقط می‏توانی اشکهای‏ ذخیره شده‏ات را رها کنی و بنویسی:متأسفم!!!

پانویس:

1)ترانه‏های سارا-رحمت حقی‏پور-نشر قو-1382

2)ایستگاه صبحدمان-رحمت حقی‏پور-حوزه هنری-1371

3)شهر گردونه‏ها-رحمت حقی‏پور-انتشارات حوزه هنری-1372

4)یک تکه از آسمان-حقی‏پور-سوره 1375